

طنز در مطبوعات دوره آغازین مشروطیت

فاروق خرابی (عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان)

مقدمه

در آستانه انقلاب مشروطه، کشور ایران هنوز تمامی خصوصیات جامعه شناختی جامعه سنتی را دارا بود. حاکمیت سیاسی به شکل استبداد کهن سال ایرانی بود که می توان آن را نمونه متعارف استبداد شرقی دانست.

در قرن نوزدهم میلادی، طی یک سلسله تحولات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، رفته رفته شکاف هایی در جامعه سنتی ایران پدیدار گشت و حقانیت رژیم سیاسی مبتنی بر استبداد سلطنتی مورد تردید قرار گرفت. گروه هایی از مردم شهری به ویژه عناصر اصلاح طلب دولت و دیوان، روحانیون روشن بین، تجار، و روشنفکران در افکار آزادی خواهانه غربی (آزادی های مدنی، مصونیت جان و مال فرد از تعرض، تفکیک قوای سه گانه، حاکمیت قانون) شعارهای مناسبی برای مبارزه با حکومت استبدادی قاجار یافتند. (خرابی ۱۳۸۰، ص ۱۱)

پس از یک رشته اعتراضات و تظاهرات و اجتماعات تحت عنوان نهضت عدالتخانه، کار به مهاجرت علما به قم و تحصن تجار و کسبه و پیشه وران در سفارت انگلستان انجامید و سرانجام منجر به صدور اعلان مشروطیت در جمادی الثانی ۱۳۲۴ (تابستان ۱۹۰۶) گردید. به دنبال آن، در بیشتر شهرهای ایران انجمن های مشروطه خواه تشکیل و نشر روزنامه های آزاد آغاز شد. از طریق انجمن ها و مطبوعات آزاد بود که افکار

آزادی خواهانه در سرتاسر جامعه شهری ایران انتشار یافت و تا حدّ زیادی پذیرفته شد. در این شرایط، صرف نظر از خواسته‌های سیاسی، که به مسئله روز جامعه ایرانی تبدیل شده بود، نگرش نسبت به معضلات موجود اجتماعی دستخوش تغییر گردید.

پیشینه طنز در ایران

در جامعه سنتی ایران، هزل و هجو به هر دو صورت عامیانه و ادیبانه سابقه طولانی دارد. لیکن برای طنز به معنای متعارف آن مصادیق فراوانی نمی‌توان یافت. برخی از حکایت‌ها و لطیفه‌های عبید زاکانی و پاره‌ای از آنچه را به بهلول و ملا نصرالدین نسبت داده شده نمونه‌های طنز می‌توان شمرد. نمونه‌های بارز طنز اجتماعی ادیبانه را به‌ویژه در اشعار سنائی و حافظ می‌توان سراغ گرفت.

طی قرن نوزدهم به‌ویژه در نیمه دوم آن، جامعه سنتی ایران دستخوش دگرگونی بی‌سابقه شد. در این هنگام، ایران از نظر اقتصادی با بازار اروپایی ارتباط یافت و به واردکننده مصنوعات ماشینی مغرب‌زمین و صادرکننده مواد خام تبدیل گردید. در اثر همین ارتباط، به تقلید از پاره‌ای از مؤسسات تمدنی غرب، مدارس نوین، روزنامه، چاپخانه در کشور ما پدید آمد و نیز از دستاوردهای فنون جدید مانند تلگراف و برق استفاده شد.

به موازات این جریان، افکار عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه نیز به جامعه ما راه یافت. در بادی امر، قشر اجتماعی محدودی از دیوانیان، تجار و روحانیون روشن‌بین بودند که با حقوق و آزادی‌های جوامع مدنی مغرب‌زمین آشنا گشتند و نسبت به شئون سیاسی و اجتماعی نگرش نو پیدا کردند و به بیان آن پرداختند. از جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده زبان طنز به مفهوم نوین آن را برای بیان افکار خود برگزید. وی، در نامه‌ای که در ۲۵ مارس ۱۸۷ (تقویم روسی) به میرزا جعفر، مترجم اثر خود (تمثیلات)، ارسال داشته، متذکر می‌شود که نصایح و مواعظ در بهترین صورت نیز تأثیر چندانی در اصلاح جامعه و اخلاق مردم ندارند. طبیعت انسان از خواندن و شنیدن این‌گونه مواعظ و نصایح بیزار است. وی می‌افزاید:

به تجارب حکمای یورپا و به براهین قطعیه به ثبوت رسیده است که قبايح و ذمايم را از طبيعت بشریه هیچ چیز قلع نمی‌کند مگر کرتیکا و استهزا و تمسخر. (آخوندزاده، ص ۲۰۶)

میرزا ملکم خان نیز در نوشته‌های خود مکرراً از زبان طنز استفاده کرده است (نورایی ۱۳۵۳، ص ۳۰). وی، به‌ویژه پس از انتشار روزنامه قانون در لندن یعنی در زمانی که دیگر به کلی از دربار ایران رانده شده بود، ملاحظه را به کنار نهاد و دستگاه حاکمۀ ایران را با حدّت و شدّت و صراحت آماج انتقاد ساخت. در نوشته‌های این دوره از زندگانی ملکم، نکات و مطالب طنزآمیز فراوانی می‌یابیم. در نمره ۱۴ روزنامه قانون مطلبی با عنوان «اعلان اولیای آبدارخانه قاهره» درج شده و در آن چنین آمده است:

ای اهل ایران. این چه حرف‌های نامربوط است که این اوقات از دهان شما بیرون می‌آید. قانون و اتفاق و حفظ حقوق چه معنی دارد. چه قانونی بهتر از شمشیر میر غضب‌های ما. چه حقوقی روشن‌تر از آئین بندگی شما... و اگر موافق آئین این بساط عظمی جانوران دیوان ما جمیع حقوق چاکری و هست و نیست رعیتی شما را به میل خود تاراج می‌کنند و شما را از هر گروه وحشی‌گداتر و خوارتر می‌سازند شما چرا باید دلخور بشوید.

باز، در شماره ۴۱ همین روزنامه از زبان امیر بهادر جنگ آمده است:

دویست نفر امیر تومان داریم که عدد طلبکارانشان چهل مرتبه از عدد سربازانشان بیشتر است. بیست‌هزار شاهزاده داریم که حسرت نوکری تبعۀ خارجه را می‌کشند رنگ موجب شده است عزیزتر از پرعنقا.

متن دیگری که در آن زبان طنز در نقد اجتماعی به کار رفته معایب الرجال بی‌بی خانم استرپادی است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی، در ردّ تأدیبات السّوان به قلم یکی از شاهزادگان قاجاریه، نوشته شده است. بی‌بی خانم، در همان آغاز کتاب، نویسنده رسالۀ تأدیبات السّوان را چنین ارزیابی می‌کند:

عجیب‌تر اینکه این نادان خود را تربیت‌شده به اصطلاح متفرنگین و مستفرنگین و سیویلیزه می‌داند و خود را مقلد معلمین اروپا می‌انگارد. معلوم شد که نیم ویلیزه هم نیست (جوادی و دیگران ۱۳۷۱، ص ۱۲۰)

وی، پس از نقل قول نویسنده که، چنانچه مردی بخواهد زن خود را در آتش بیفکند، آن ضعیفه باید مطیعه باشد، می‌افزاید:

به به! مولانا تو با این فهم و ذكاء اگر کتاب نمی‌نوشتی چه می‌شد؟ (همان، ص ۱۱۹)

اگر در دوره ناصری اعتراض به صورت ترانه‌های عامیانه و بالحنی ملایم بیان می‌شد، در دوره جانشین وی لحن انتقاد شدیدتر گردید و به صورت هجو درآمد. کلنل کاساکوفسکی، افسر روس فرمانده قزاق‌خانه، در یادداشت‌های خود به تصنیف رایج و توهین‌آمیزی که

درباره شخص شاه ساخته شده بود اشاره کرده است. (کاساکوفسکی، ص ۱۲۸)
عین السّلطنه، در یادداشت‌های جمادی‌الاولی ۱۳۱۴ (دومین سال سلطنت مظفردالدین شاه)، از اشعار سیاسی - انتقادی سروده شده به ضد شاه و صدراعظم یاد می‌کند (سالور و افشار ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۷۱). اما این قبیل سروده‌ها را باید بیشتر هجو شمرد تا طنز اجتماعی.

در دوره مظفردالدین شاه، شاهد یک رشته فعالیت‌های فرهنگی نظیر تشکیل انجمن معارف و تأسیس مدارس نوین و ایجاد روزنامه با ابتکار شخصی در تهران و پاره‌ای از شهرها هستیم (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۷۸). انتشار جراید، به رغم برقراری دستگاه سانسور، در راه ارتقای سطح فکری و فرهنگی جامعه ایران گامی بلند بود. مطبوعات امکان برقراری ارتباط میان اعضای لایه نازک فرهنگی جامعه ایران را فراهم می‌آورد. در همین دوره، در مورد ورود برخی از روزنامه‌های فارسی که در خارج از ایران منتشر می‌شدند، میزانی از تساهل رعایت می‌شد. در همین شرایط است که طنز به صورت نوشته و تصویر (کاریکاتور) به جامعه ایران راه یافت و رایج گردید.

عبدالحسین خان متین السّلطنه در سال ۱۳۱۸ ق / ۱۹۰۰ م روزنامه مصور و فکاهی طلوع را در بوشهر منتشر ساخت. او از جمله تحصیل‌کرده‌های انگشت‌شمار در انگلستان و احتمالاً از مطبوعات فکاهی آن کشور متأثر بود^۱ (صدر هاشمی، ج ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵). او، در پاسخ به سؤال نویسنده روزنامه خورشید مشهد می‌نویسد:

هشت سال قبل، که در زیر فشار استبداد ابداء مجال دم زدن نبود، این بنده آنچه باید بگویم می‌گفتم و آنچه بایستی بنویسم می‌نوشتم... اول روزنامه کاریکاتور و مصور را در ایران بنده مخترع بودم که طلوع نام داشت... و شش هفت شماره بیشتر از طبع بیرون نیامد. به واسطه مره و آشکال نفرت‌آمیزی که برای امنای دولت دارا بود توقیف شد. (خورشید، س ۱، ش ۱۰۰، ۱۷ ذی‌حجه ۱۳۲۵)

محیط طباطبائی (۱۳۷۵، ص ۲۱۶-۲۱۷) نیز از طلوع به عنوان اولین روزنامه مصور و فکاهی ایران یاد کرده است.

۱) آثار اقدامات فرهنگی این فرد فرهیخته را در تأسیس روزنامه مظفردی، تشکیل انجمن سعادت مشهد و انتشار روزنامه عصر جدید در سال‌های بعد می‌توان مشاهده نمود. قریب یک دهه بعد، متین السّلطنه قربانی تعصبات سیاسی اعضای کمیته مجازات گردید و، به اتهام هواداری از سیاست انگلستان، ترور شد. (تبریزی ۱۳۶۲، ص ۳۴-۳۶)

نشریه دیگری که در واپسین سال‌های حکومت استبدادی به چاپ کاریکاتور اقدام کرد روزنامه ادب بود که در سال ۱۳۱۶ق به همت ادیب‌الممالک فراهانی در شهر تبریز تأسیس شد. دو سال بعد، ادیب به مشهد رفت و روزنامه ادب را در آن شهر منتشر ساخت. گوئل کهن این روزنامه را آغازگر چاپ کاریکاتور در مطبوعات ایران می‌داند و می‌نویسد:

ادیب‌الممالک... به تاریخ چهارم رمضان ۱۳۱۸ روزنامه ادب را در این شهر منتشر ساخت و، برای نخستین بار، کاریکاتور در مطبوعات ایران ظاهر شد. کاریکاتوری که در شماره پنجم سال سوم روزنامه ادب مشهد به چاپ رسیده آغازگر استفاده از این وسیله نافذ و انتقادی در روزنامه‌های کشور به شمار می‌آید که پیام آن پیشرفت اروپائیان را در برابر عقب‌ماندگی و انحطاط آسیا مورد توجه قرار می‌دهد. (کهن ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۸)

روزنامه ادب، پس از قریب دو سال، به تهران انتقال یافت. ظاهراً، در این زمان، ادیب‌الممالک خود به قفقاز عزیمت کرد تا بخش فارسی روزنامه ارشاد را منتشر کند و اداره روزنامه ادب را به مجدالاسلام، روزنامه‌نگار با استعداد بعدی عصر مشروطیت، واگذار کرد که بخش مصوّر و فکاهی را به این روزنامه افزود. (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۱۷)

به فاصله کوتاهی پس از اعلان مشروطیت، سانسور برافتاد و شمار درخور توجهی از نشریات آزاد در تهران و سایر شهرها انتشار یافت. از میان روزنامه‌هایی که در این دوره منتشر شدند شمار معدودی - آذربایجان، کشکول، حشرت الارض، تنبیه - دارای محتوای طنزآمیز و حاوی تصاویر کاریکاتوری بودند و علاوه بر آن، در شماری از جراید روزانه یا هفتگی - نسیم شمال^(۱)، صوراسرافیل^(۲)، صبح صادق، خورشید، مجله استبداد، انجمن ملی ولایتی گیلان، خیرالکلام - به صورت مستمر یا گذرا، مطالب طنزگونه‌ای درج می‌شد. به موازات آن، با وجود آزادی مطبوعات، شب‌نامه‌هایی بعضاً حاوی مطالب و نکات طنزآمیز نیز انتشار می‌یافت.

اولین نشریه به زبان طنز و حاوی فکاهی و کاریکاتور در دوره اول مشروطیت روزنامه آذربایجان است که در محرم سال ۱۳۲۵ نخستین شماره آن انتشار یافت که نویسنده تاریخ مشروطه و ایران آن را روزنامه‌ای آبرومند توصیف کرده است (کسروی، ص ۲۶۹). ظاهراً بنیان‌گذاران آذربایجان روزنامه فکاهی ملانصرالدین را، که تازه در تفلیس منتشر شده بود، سرمشق خود قرار داده بودند^(۳). انتشار روزنامه آذربایجان پس از بیست شماره متوقف

گردید و مؤسس آن در ماه‌های پایانی دوره حیات مجلس و مشروطه اول (صفر ۱۳۲۶) دست به انتشار روزنامه دیگری به نام *حشوت الارض* زد.

قریب یک ماه پس از انتشار روزنامه آذربایجان در تبریز، مجد الاسلام کرمانی روزنامه کَشکول را در تهران تأسیس کرد که شماره اول آن در ۱۵ صفر ۱۳۲۵ منتشر شد. کَشکول از همان شماره اول حاوی تصاویر کاریکاتوری بود. مدیر روزنامه، در «مقاله افتتاحی» انگیزه و مقاصد خود در انتشار این روزنامه را توضیح داده که تأثیر افکار آخوندزاده در آن نمودار است:

بعد از هزار سال فکر و تأمل از برای تهذیب اخلاق ملت و اشاعه تمدن و تربیت... بالأخره اتفاق کرده‌اند که بهترین وسایل این است که اعمال زشت آنها را مجسم نموده و به مردم نشان بدهند تا از دیدن آنها عبرت بگیرند، به کارهای نیک پردازند و به راه ناستوده نروند. نویسنده برای تحقق این مقصود استفاده از دو وسیله را امکان‌پذیر می‌داند: یکی «تئاتر و بازیگرخانه» که برخوردار از آن از جاذبه مستلزم نواختن موزیک و اجرای رقص است. به عقیده او «ترتیب مجلس تئاتر و بازیگرخانه منافی دین مبین و حضرت سید المرسلین» است؛ دیگری ساختن صور موهومه موسوم به کاریکاتور در روزنامه‌ها که مدیر روزنامه کَشکول آن را برگزیده است. (صدر هاشمی، ج ۴، ص ۱۳۶)

روی تصویر کَشکول در سرلوحه روزنامه نوشته شده بود «همه چیز دارد» و در معرفی روزنامه آمده بود:

این روزنامه از قید رسمیت وضعیت و مسئولیت به کلی خارج است و غرضش برانداختن عادات زشت بربریت و مجری ساختن رسوم تمدن و تربیت است... (همان‌جا)

در ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۵، یک سال پس از انتشار فرمان مشروطیت، روزنامه تنبیه به مدیریت معتضد الاطباء در تهران تأسیس گردید که روزنامه‌ای فکاهی و کاریکاتوری و طنزآمیز و ناقد توصیف شده است (صدر هاشمی، ج ۲، ص ۱۴۱؛ محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۱۸). به گزارش ادوارد براون، کاریکاتورهای این روزنامه رنگی بود. (براون، ج ۲، ص ۳۰۰)

روزنامه مصور و فکاهی دیگر *حشوت الارض* نام دارد که، در واپسین ماه‌های مشروطه و مجلس اول یعنی ۱۸ صفر ۱۳۲۶، به همت میرزا آقابوری در تبریز انتشار یافت. ظاهراً نویسندگی آن را میرزا آقا، مدیر روزنامه ناله ملت تبریز، عهده‌دار بود. در شماره چهارم

(هشتم ربیع‌الاول ۱۳۲۶) - به جای شعارهای رایج آن دوره مانند حُریت، عدالت، مساوات، اخوت که پاره‌ای از مطبوعات در سرلوحه خود جای می‌دادند - به طنز کسالت، عداوت، نفاق و بیعاری درج شده بود (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۲۱). این روزنامه تا زمان کودتای محمدعلی شاه و قیام مردم تبریز انتشار می‌یافته و جمعاً یازده شماره از آن به چاپ رسیده است. روزنامه صور اسرافیل، در شماره ۳۱، در سرلوحه مطالب، ذیل عنوان «اعلان یا بشارت»، انتشار این روزنامه را تبریک گفته و هواداران خود را به روی آوردن به آن توصیه و از آن به عنوان «یکی از تحفه‌های دوره جدید تاریخ ما» یاد کرده و نوشته است:

کمتر روزنامه‌ای تا به حال از حیث نظم و نثر دارای این قدر از عذوبت کلام و شیرینی ادا بوده. گذشته از اینکه روزنامه مزبور حاوی خیلی از دقایق و شامل بسی از حقایق است، به صورت‌های رنگین مصور می‌باشد و، در تصویر همین صور، آن ذوق و سلیقه به کار می‌رود که در نظم و نثر آن به عمل می‌آید. (صور اسرافیل، س ۱، ش ۳۱، ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶)

مطالب طنزگونه‌ای که در مطبوعات این دوره به چاپ رسیده‌اند طیف گسترده و متنوعی از موضوعات در عرصه سیاست و اجتماع را در بر می‌گیرد، از جمله تمایلات واپس‌گرایانه مخالفان مشروطه و آزادی، وضعیت دشوار قشرهای بالای جامعه به‌ویژه امنای دولت و دیوان در شرایط جدید و افست منزلت آنها و تلاش آنان برای حفظ موقعیت خود حتی از راه هم‌نوائی ظاهری با مشروطه‌خواهان، مظاهر عقب‌ماندگی همه‌جانبه کشور و وابستگی اقتصادی به دول بیگانه، مشکلات و نابسامانی‌ها در زمینه امکانات و تسهیلات زندگی، جهل توده مردم، خودخواهی و ناپختگی مشروطه‌خواهان و حرکات افراطی و خارج از قاعده مردم تازه انقلابی شده و فرصت‌طلبی پاره‌ای از سردسته‌های مشروطه‌خواهان و امثال آن.

طی دو سال اول مشروطیت، در تهران و سایر شهرهای ایران شمار زیادی انجمن‌های ملی یا انجمن‌های آزاد تشکیل شدند. بیشتر این انجمن‌ها را هواداران مشروطه تأسیس کرده بودند که در چارچوب این تشکّل‌ها برای دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی خود فعالیت می‌کردند. بسیاری از مخالفان آزادی و مشروطه یا افراد فرصت‌طلب و ماجراجو یا عمال رژیم استبدادی نیز انجمن‌هایی تأسیس کرده بودند که ظاهری موجه داشت. در این زمان، در مجلس شورای ملی، برای اصلاح وضع مالی دولت، قوانینی به تصویب رسید که به موجب آنها مستمری‌های دریافتی درباریان و

دیوانیان قطع شد یا به شدت کاهش یافت. از جمله اقدامات در همین زمینه لغو تیول بود که اعتراض تیولداران را موجب گشت. در روزنامه صبح صادق، متنی به صورت طنز درباره انجمن تیولداران درج شده است به شرح زیر:

«اعلان مالایرضی صاحبه»

(قابل توجه مستبدین)

طهران میانه درخونگاه و تکیه و باغ خانه کوچک مشرفی که منتهی به خیابان دروازه قزوین می شود هفته [ای] سه روز شنبه، سه شنبه و پنجشنبه انجمن تیول منعقد و مرکب از همه طبقات است چون از ابتدا [ای] افتتاح این انجمن اشخاص مستبده به موجب رقعۀ دعوت که از طرف رؤساء این انجمن نوشته می شد می رفتند از این هفته به بعد به جهت ترضیه حال عموم مستبدین و صاحب تیولان محتشم اعلام مخفی نموده اند که بدون دعوت آن محضر مقدس را به قدوم میمنت لزوم مزین فرموده و ملت بدبخت را قرین مزاحمت دارند نظامنامه انجمن محترم را هرکس طالب است طبقه هفتم نمره ۸ به دفترداری مخصوص اداره درک الاسفل من التار رجوع و از آنجا مطالبه فرمایند.

قیمت یک نسخه یک جو بی غیرتی. (صبح صادق، س ۱، ش ۶۳، ۱۰ جمادی الاول)

بسیاری از وابستگان رژیم استبدادی و صاحبان نفوذ سعی داشتند، با تشکیل یک انجمن جدید یا عضویت در انجمن های موجود، مشروطه خواه شمرده شوند و، در نتیجه، مصون از تعرض و با فراغت خاطر، برای نیل به مقاصد خود فعالیت کنند. روزنامه کشکول، با عنوان کردن همین جریان، تحت عنوان «انجمن تطهیر و تقدیس» مطلبی منتشر ساخت و در توضیح آن نوشت:

این انجمن به تازگی در طهران تأسیس شده و شعب آن به تمام ولایات کشیده شده است و شغل مخصوص آن انجمن این است که هرکس که متهم به استبداد شده باشد یا آن که مصدر شرارت و خیانت به دولت و ملت شده به مجرد آنکه به آن انجمن پناه ببرد از تمام گناهان گذشته و آینده پاک و منزه خواهد شد. اعضاء انجمن تمام از بزرگان مملکت و اعیان ملت هستند. بعضی از مدیران محترم جراید ملیه نیز در آن انجمن عضویت دارند و تاکنون خدمات بزرگ به دولت کرده اند و اشخاص خیلی محترم را که متهم به استبداد شده بودند تطهیر و تقدیس و تنزیه نموده اند از قبیل حشمت الملک، جهانشاه خان اسعدالدوله، اقبال الدوله امیر جنگ و غیرهم.... (کشکول، س ۱، ش ۳۷، ۵ ربیع الاول ۱۳۲۶)

همین روزنامه درباره انجمن امرا که از قبیل انجمن های یاد شده بود می نویسد:

رفع اتهام از انجمن امراء عظام

این اوقات پاره [ای] اعتراضات بیجا شنیده می شود که مردمان کم ظرفیت بر انجمن امراء وارد می نمایند... از آن جمله می گویند این اشخاص از صمیم قلب همراه نشده اند و العیاذ بالله قسم دروغ خورده اند دلیلشان هم این است که هیچ کار پیش نبرده اند و باری از دوش ملت برداشته اند و مفسد مملکت به حال خود باقی است بلکه از تاریخ معاهده آنها قدری هم بر مفسد افزوده شده است. ما برای رفع این اتهام هزار قسم دلیل و برهان داریم... اما یک دلیل حسی بسیار محکم داریم... کدام دلیل بالاتر از اینکه در کمال عجله دعای آنها مستجاب شد... و اغلب به سر کار و شغل خود منصوب شدند. باقی مانده هم ان شاء الله تعالی به زودی به منتهای آرزوی خود می رسند و به مشاغل مقتضیه منصوب می شوند... (همان، س ۱، ش ۲۷، سؤال ۱۳۲۵)

نویسنده مقاله «ساده گویان»، که در شماره های متعدد روزنامه خورشید به چاپ رسیده، پس از توصیف صاحبان قدرت که این زمان مستبدین خوانده می شدند، به موقعیت نسبتاً دشوار آنها در شرایط جدید اشاره می کند و می نویسد:

ما از بزرگان محترم نیستیم که دم و دستگاهی داشته باشیم و های و هوی راه بیندازیم و با شصت نفر آردال^۲ و فزاش و یساول و غیره راه برویم. همین که شما از دور دیدید، بدانید که آقا می آیند... مختصری برای تذکر می خواهیم عرض کنیم رفقای ما یعنی عوام الناس فهمیده اند که اینک موسم ساز و برگ آنهاست. قرن ها بود به ساز مستبدین می رقصیدند، اکنون خواهش دارند که مستبدین هم به ساز آنها قدری خود را بجنابند. (خورشید، س ۱، ش ۶، ۲۵ صفر ۱۳۲۵)

نسیم شمال، با نقل داستانی درباره مرغ لاشخور، سعی دارد نظرها را متوجه ترفند مستبدینی سازد که جامعه وارونه برتن کرده اند و خود را مشروطه خواه جلوه می دهند. خلاصه داستان به این شرح است که روزی عاقلی^۳ به دست ابلهی افتاد. وی لاشخور را به جای شهباز گرفت و بر چشمانش سرمه کشید و برگردنش زنگی آویخت. روزی لاشخور از دست وی فرار کرد و به سراغ خانه پیرزنی آمد که قبلاً بارها مرغان وی را ربوده بود:

پیرزن نیز اشتباه کرد به خیالش که شاهباز است گفت: الحمدلله که طالع در ترقی است. یواش یواش نزدیک آمد، درست به دقت نگاه کرد، دید همان عاقلی لاشخور است ولی زنگی

۲) ظاهراً همان آردل، گماشته نظامی افسران... ویراستار

۳) ظاهراً صورت نادرست اَلُغ (= اَلُه، پهلوی: aluh، عقاب، شاهین) که لاشخور نیست مرغ شکاری

است... ویراستار

به گردنش آویخته و سرمه به چشم‌هایش کشیده. پیرزن به زبان حال مترنم به این قال‌گردید:
ای عالقک به حقّ خدا می‌شناسمت از چشم‌ها و شکل و صدا می‌شناسمت
ای مستبد به صورت مشروطه آمدی ای لاش‌خوار مرغ‌زیا می‌شناسمت
(نسیم شمال، س ۱، ش ۱۲، ۷ محرم ۱۳۲۶)

مشهورترین متون طنز فارسی دوره اول مشروطیت «چرند و پرند» میرزا علی اکبرخان قزوینی (دخو) است که در شماره‌های متعدد روزنامه صور اسرافیل تهران به چاپ رسیده است. در این نوشته‌ها، لحن انتقاد تند متوجه مخالفان نهضت مشروطه بود که، تا چند ماه قبل از آن یعنی اعلان مشروطیت، مقدرات جامعه و مردم در دست آنها بود. دهخدا در انتقاد تند و تیز خود تقریباً هیچ ملاحظه‌ای را روانمی‌داشت. از درباریان تا دیوانیان و روحانیون و خوانین، خلاصه همه قدرتمندان و صاحبان نفوذ مخالف آزادی و مشروطیت آماج انتقادهای طنزآمیز او بودند که نمونه‌هایی از آنها نقل می‌شود:

به مناسبت جریان قطع مستمری‌های دربار به تصویب کمیسیون مالیّه مجلس، پس از ذکر مطالبی درباره «ببری خان»، گربه مشهور ناصرالدین شاه، آمده است:

از خود همین آقایان ارباب حقوق پرسید: برسید، ببینید آیا بیشتر حقوقی که تحصیل کرده‌اید و امروز کمیسیون مالیّه کتابچه‌های آن را جلوی خودش گذاشته قلم در دست گرفته نه از خدا شرم و نه از پیغمبر آرم. هی مثل رنگ‌کارهای عمارت مسعودیه از بالای صفحه تا پایین صفحه سیاه می‌کند از صدقه سرِ مراجع ذره‌پرورانه همین ببری خان و جانشین‌های او بود یا نبود! و آیا غالب حکام ولایات برای کارچاقی خودشان بایستی خدمت خان برسند یا خیر؟ بلی پیرمردهای ما که سهل است جوان‌های ما هم خوب به خاطرشان می‌آید آن وقتی را که مردم عریضه‌جات خودشان را به گردن ببری خان می‌آویختند و پیش‌کشی‌ها را به توسط ایشان می‌فرستادند. اگر به حکومت میل داشتند حکم صادر می‌شد، اگر منصب می‌طلبیدند به مقصود می‌رسیدند. (صور اسرافیل، ش ۱۸، ۲۱ سؤال ۱۳۲۵)

دهخدا، در همین نوشته، به سبک رایج قسم خوردن متوسّل می‌شود و ظاهراً به نقطه ضعف مخالفان مشهور مشروطه و مجلس انگشت می‌نهد و می‌نویسد:

حالا مردم خواهند گفت یقین دیگر چنته دخو خالی شده و از ناچاری این چیزها را از خودش اختراع می‌کند: نه، قَسَم به حوزه درس آقا شیخ ابوالقاسم، قَسَم به دردِ دین آقا سید علی آقا، قَسَم به مشروطه‌طلبی قوام‌الملک و امیربهادر، قَسَم به دولت‌خواهی پرنس ارفع‌الدوله... قَسَم به سوسیالیست بودن شاهزاده نصرت‌الدوله، قَسَم به فقرِ عنیف حضرت والا ظلّ السلطان، قَسَم به حسن نیات انجمن فتوت... (همان‌جا)

وی مشروطه‌خواهان فرصت طلب را بی‌پرده آماج استهزا می‌سازد. دو نمونه از آن یکی مربوط است به امیراعظم از دولتیان که خود را مشروطه‌خواه جلوه می‌داد و چندی بعد به سمت حاکم گیلان منصوب شد و در آنجا چند تن از سران تندرو مشروطه را که از فعالان انجمن ابوالفضل (انجمن عباسی) بودند به سختی مجازات کرد؛ دیگری سید جلال شهرآشوب فردی که، پس از آزادی از حبس، به منظور شکایت و احقاق حق به تهران آمد و به مشروطه‌خواهان متوسل شد. اینک شواهد مربوط به امیراعظم:

خوب رفیق، تو توی انجمن‌های طهران اینتقده قسم‌های پازخم خوردی که چه می‌دونم من قراره بند مجلسم، هواخواه مشروطه‌ام. چطور شد پات به آنجا نرسیده، مثل نایبای قاطرخونه پای روزنومه چی آخوند^۴ اولاد پیغمبر چوب بستنی؟ (صور اسرافیل، ش ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۵)

یا مثلاً حالا بگیریم امیراعظم سه ماه از کار هر روز در عمارت بهارستان مردم را دور خودش جمع می‌کند و با حرارت دموشتین، خطیب آطن، و میرابو، گوینده فرانسسه، در حقیقت منافع آزادی صحبت می‌نماید. (صور اسرافیل، ش ۲۴، ۲۴ محرم ۱۳۲۶)

همین امیر اعظم، پس از سپری شدن دو ماه و رسیدن خیر از ماجرای توپخانه^۵، تلگراف فرصت طلبانه‌ای به شاه می‌فرستد. (همان‌جا)

و در توصیف سید جلال شهرآشوب:

یا مثلاً آدم یک وقت سید جلال شهرآشوب را می‌بیند که در لشته‌نشاعی امین‌الدوله سنگ رعایای گرسنه را به سینه می‌زند و در محبس امیراعظم چهل و پنج روز تمام به جرم مشروطه‌طلبی شپش قلیه می‌کند و، ده روز بعد، از ستون‌های عمارت بهارستان بالا رفته جای غل جامعه را در پا و گردن به مردم نشان داده تمام مسلمان‌های دنیا را برای دادخواهی از امیراعظم به کمک می‌خواهد. آن وقت چند روز از این مقدمه نمی‌گذرد که یک شب با همان امیر اعظم مثل دخو خلوت می‌رود. در این وقت هم آدم باز، وقتی که آن فرمایشات دل‌شکاف آقا و آن حدت و حرارت انتقام به یادش می‌افتد، بدون اراده این شعر به خاطرش می‌آید که
امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی. (همان‌جا)

باز، به همان زبان طنز، میرزا جواد تبریزی و صدرالانام شیرازی از مشروطه‌خواهان مشهور را متهم به ارتباط با شاه و مستبدین و رشوه‌خواری می‌کند. (همان‌جا)

۴) مقصود افصح‌المتکلمین، مدیر روزنامه خیرالاکلام، از پایه‌گذاران انجمن عباسی است.

۵) تلاش نافرجام محمدعلی شاه برای سرکوب مجلس و مشروطه.

۶) از روستاهای گیلان در مشرق رشت.

روزنامه فکاهی و مصوّر حشمت‌الارض نیز، در شعر و کاریکاتور، فرصت‌طلبی میرزا آقا اصفهانی را برملا می‌سازد (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۲۲). وی از کوشندگان جنبش مشروطه بود و، در پرتو حسن شهرت خود، از جانب مردم تبریز به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. ظاهراً میرزا آقا بعداً با شاه و محافل مخالفان مشروطه ارتباط یافت و، به همین دلیل، انجمن ملی تبریز او را از وکالت مردم عزل کرد.

روزنامه خیر الکلام که در رشت انتشار می‌یافت، در وصف سخت‌گیری‌هایی که در حق مشروطه‌خواهان تندر و گیلان می‌شد به زبان طنز چنین نوشت:

مشروطه نارس جوان ما، که تازه در رشت قدم می‌زد، چون غریب بود، در میان کوچه‌ها گم شده نمی‌دانم در کدام خانه پنهان شده یا که دزدیده شده است. (خیر الکلام، س ۱، ش ۷، غره شعبان ۱۳۲۵)

همین روزنامه، پس از اشاره به اینکه در گیلان در هر ماه سی و هشت روز باران می‌بارد از جمله می‌پرسد:

مشروطه نرسیده از کلیه ولایات کوچ کرده و می‌رود یا از کثرت باران گیلان منجر شده و رفته است. (همان، س ۱، ش ۸، ۷ شعبان ۱۳۲۵)

پس از اعلان مشروطیت و تغییر رژیم استبدادی، حکام دیگر به شیوه سابق قادر به ادامه کار نبودند و در مواردی نیز عامدانه از اجرای صحیح وظایف محوله خودداری می‌کردند و نتیجه این شد که در بسیاری از نقاط کشور امنیت مختل و هرج و مرج حکم‌فرما گردید.

روزنامه خیر الکلام با نوعی ظرافت و به زبان تمثیل به این جریان اشاره دارد:

درویشی را گفتند بساط معرکه برچین. دهانش را گرفت که تمام معرکه زبانم بود غیر از آن هم نبود. مجلس شورا حکم به حکام جور کرد که جور و ظلم نکنید. به محض صدور این حکم، روح حکومت از حکام قبض شد. حکومت‌ها آلت معطله گردید که حکم ایشان همان استبداد صرف بود. به رفتن استبداد قدرت از ایشان رفت. مملکت بی‌سایس ماند. هرج و مرج به میان آمد. (همان، س ۱، ش ۴، ۸ رجب ۱۳۲۵)

روزنامه کشکول سرمقاله یکی از شماره‌های خود را به ذکر شرایط آشتی مستبدین و مشروطه‌خواهان اختصاص داده و حصول این مقصود را به ۲۵ شرط مشروط ساخته است بیشتر مربوط به بازگرداندن حکام عهد استبداد و، به موازات آن، نفی و تبعید ناطقین مشروطه، توقیف تمام جراید، اخراج ۲۵ نفر از وکلای مجلس و نشاندن ۲۵ نفر دیگر به انتخاب مستبدین به جای آنان، استقراض جدید از بانک روس و انگلیس،

بسته شدن تمام انجمن‌ها. آنچه در رابطه با بحث مورد نظر ما بیشتر جلب توجه می‌کند شرط بیست و چهارم است:

برگردانیدن طبایع عموم به حالت سه سال قبل. (کشکول، ش ۱۳، به نقل از کهن ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۱)

طی این دوره، که در آن بسیاری از گروه‌های اجتماعی هریک انجمنی تشکیل داده بودند، تنی چند از بانوان تهرانی نیز به تأسیس انجمن مبادرت کردند که با اعتراض نه تنها مخالفان مشروطیت بلکه حتی پاره‌ای از مشروطه‌خواهان روبه‌رو گشت و مسئله در مجلس شورای ملی نیز مطرح شد. در همین دوران بود که نخستین مدرسه دخترانه به همت بی‌بی خانم استرآبادی، بانوی فرهیخته و اهل قلم، در تهران دایر گردید. این اقدام نیز اعتراض بعضی از علما را برانگیخت که در مقابله با آن مؤسس مدرسه دفاعیه‌ها، درست‌تر، شکوایه‌ای در روزنامه تمدن تهران (س ۱، ش ۱۵، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) منتشر ساخت. میرزا علی‌اکبر دهخدا (دخو)، ظاهراً با نظر به همین جریان، در بخش «چرند و پرنده» شماره‌های ۲۷ و ۳۱ روزنامه صوراسرافیل نوشت:

همه کس این را می‌داند که میان ما زن را به اسم خودش صدا کردن عیب است، نه همچو عیب کوچک خیلی هم عیب بزرگ. واقعاً چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد؟ تا زن اولاد ندارد می‌گوید: اهوی!!! وقتی هم بچه‌دار شد اسم بچه‌اش را صدا می‌کند: مثلاً فاطمی، ابو، زُقی و غیره. (صور اسرافیل، ش ۲۷، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶)

وی در شماره ۳۱ همین روزنامه، به صراحت به مدرسه دخترانه و انجمن زنان می‌پردازد و می‌نویسد:

من مدت‌ها بود می‌گفتم ببین، با این همه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان، چه علت دارد که زن‌های ما چندین دفعه جمع شده عریضه‌ها به مجلس شورا و هیئت وزرا عرض کرده و، با کمال عجز و الحاح، اجازه تشکیل مدرسه به طرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند؟ در این باب خیلی فکرها کردم، خیلی به دره‌گودال‌ها رفتم و درآمدم، عاقب فهمیدم همه اینها برای این است که زن‌های ایران، یعنی مادرهای ما، اعتقاد کاملی به دیزی از کار درآمده دارند... من جداً می‌گویم که اگر همه خانم‌های علم‌دوست و آقایان ترقی‌طلب ایران هزار علت برای این ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زن‌ها ذکر کنند من یک نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کاملی است که مادرهای ما به دیزی از کار درآمده دارند... وکلا و وزرای ما خوب می‌دانند که اگر خانم‌های ایران دور هم جمع شوند، مدرسه

بازکنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند کم‌کم خواهند فهمید که دیزی‌های پاک و پاکیزه بهتر از دیزی‌هایی است که دو انگشت دوده در پشت و یک وجب چربی سی‌وپنج‌ساله در در و دیوارش باشد... (صور اسرافیل، ش ۳۱، ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶)

نویسنده «چرند و پرند»، با عنوان کردن مسئله زنان و خواسته‌های آنان، در حقیقت می‌خواهد به نتیجه مهم‌تری برسد. «دیزی از کار درآمده» در واقع نمادی است برای رجال قدیمی، و نویسنده، در روزهای پایانی حیات مشروطه و مجلس اول ده روز قبل از بمباران مجلس خواستار حذف رجال قدیمی به اصطلاح استخوان‌دار و به دور ریختن هر آن چیزی است که کهنه و قدیمی و فرسوده شده باشد:

حالا من صریح می‌گویم و وجدان تمام وزرا و وکلا و اولیای امور را شاهد می‌گیرم که اصل خرابی مملکت و بدبختی اهل ایران همان اعتقاد کاملی است که زن‌های ما به دیزی از کار درآمده دارند و بلاشک هر روز که این عقیده از میان ما مرتفع شد همان روز هم ایران به صفای بهشت برین خواهد شد و، اگر خانم‌ها و آقایان مملکت ما واقعاً طالب اصلاح اند، باید به هر زودی که ممکن است اول آقایان هر قدر در این مملکت ریش، جُبه، قُطر شکم، اروسی‌های دست‌دار و هر چه که از این قبیل نشانه و علامت استخوان باشد - همه را یک روز روشن با یک غیرت و فداکاری فوق‌الطافه بار یک الاغ کرده از دروازه‌های شهر بیرون بیندازند و بعد هم خانه‌ها هر چه دیزی از کار [در] آمده در مطبخ‌ها دارند همه را برداشته بیارند و پشت سر این مسافر محترم بشکنند.

اگر این کار را بکنند، من قول صریح می‌دهم که در مدت کمی تمام خرابی‌ها اصلاح بشود.... (همان‌جا)

دهخدا، در آخرین شماره روزنامه صور اسرافیل که دو روز قبل از بمباران مجلس شورای ملی و سرکوب و قتل آزادی‌خواهان منتشر شد، با اشاره به خروج محمدعلی شاه از شهر و رفتن وی به باغ شاه - که در آن زمان در خارج از تهران قرار داشت - و اردو کشی وی، زیرکی سیاسی را با لطافت طنز قرین می‌سازد و در آخرین «چرند و پرند» چنین می‌نویسد:

بین دیروز به من چی می‌گوید، می‌گوید: دولت می‌خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را توپ ببندد، خدا یک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به من، آدم برای یک عمارت بدلی و پاچین در رفته^۷ از پشت دروازه‌های طهران تا آن سر دنیا اردو می‌زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه پوسیده عهد سپهسالار آن قدر علی‌بلند، علی‌نیزه، لبوئی، جگرکی، مَشتی، فعله و

(۷) مقصود عمارت بهارستان محل مجلس شورای ملی است.

حمّال خبر می‌کند؟ به به! احمقی گفت و ابلهی باور کرد، خدا پدر صاف و صادق بچه‌های طهران را بیامرزد.

یکی دیگر می‌گوید: شاه می‌خواهد اول با این قشون همه باغ شاه را بگیرد، بعد قشون بکشد برآباد را بگیرد، ینگی امام را بگیرد، و بالاخره همه ایران را بگیرد. من می‌گویم: مرد! آدم یک چیزی را نمی‌داند، خوب بگوید نمی‌دانم، دیگر لازم نیست که از خودش حرف دربیارد. شما را به خدا هیچ بچه باور می‌کند که آدم پول خرج بکند، قشون قشون کشی بکند، لک لک بیفتد توی عالم و دنیا که چه خبر است می‌روم مملکت خودم را که از پدرم به من ارث رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیرم؟ این هم شد حرف؟ (صور اصرافیل، ش ۳۲، ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶)

مدیر خیر الکلام - که به همراه چند تن از رفقاییش، همگی از جمله مشروطه‌خواهان تندرو، دچار حبس و شکنجه امیراعظم، حاکم عصر مشروطه گیلان، شده بود - پس از خلاصی از زندان و انتشار مجدد روزنامه خود، در مقاله‌ای با عنوان «صحبت نگارنده با هم‌زنجیر محترم»، از مذاکره خود با رحیم شیشه‌بر، رفیق هم‌مسلكش، سخن می‌گوید. هنگامی که وی را در زندان شنگول و سرخوش می‌یابد، علت را جویا می‌شود. در جواب می‌شنود که السّاعه دریافته است که از نژاد خالص ایرانی است. درباره چگونگی نیل به این دریافت می‌گوید:

من چهل سال از سنم گذشته چوب و زنجیر و حبس و کند و زندان ندیده بودم. آیا ممکن است من ایرانی باشم و به شکنجه بی‌گناهی دچار نشوم. اگر بدون این صدمات از دنیا می‌رفتم مسلماً از نسل اروپائیان محسوب می‌شدم. پس دانستم حلال‌زاده‌ام و در قیامت در جرگه ایرانیان خواهم محشور شد نه در زمره اروپائیان. (خیر الکلام، س ۱، ش ۱۸، ۱۴ صفر ۱۳۲۶)

در شماره ۲۴ سال اول روزنامه کَشکول، با اشاره به خیر بروز آشوب در بندر انزلی و غارت انبارهای برنج، مقاله‌ای به زبان طنز درج شد که پاره‌ای از آن ذیلاً نقل می‌شود:

دسته‌ای از وطن‌پرستان که همیشه طالب اشتها نام نیک هستند، در این ایام که از اغلب شهرها اخبار مبین بر قتل و غارت می‌رسد، طاقت نیاوردند که شهری مانند انزلی عقب بماند، لهذا در روز ۲۳ آشوبی راه انداخته و بر انبارهای برنج تاخته مقداری را غارت کردند تا همه دنیا بداند شجاعت و رشادت مردم انزلی از جاهای دیگر بیشتر است. (کَشکول، س ۱، ش ۲۴، ۴ شوال ۱۳۲۵)

نکته درخور توجه اینکه، در این شهر بندری، نهضت مشروطیت قدرتمند و دارای هواداران بسیار بود و شرح فعالیت‌ها و اقدامات انجمن ملی انزلی در مطبوعات تهران

به ویژه یومیة جبل‌المتین به چاپ می‌رسید.

در روزنامه کَشکول، طی مقاله دیگری، به برخورد میان مشروطه‌خواهان مسلح و تفنگچیان محلات شتریان و سرخاب، که هوادار میرهاشم دوجی و استبدادیان بودند، اشاره شده که متن آن خالی از لطف نیست. در این نوشته، از قول خبرنگار روزنامه، پیشنهاد شده است که، به جای جنگ گروهی، شیخ سلیم، از رهبران مشروطه‌خواهان تندرو تبریز، و میرهاشم، از روحانیون مخالف، که نویسنده هر دوی آنها را به طعنه «سردار» لقب داده، به جنگ تن‌به‌تن پردازند:

وقایع‌نگار اداره می‌نویسد: بعد از محاربه عظیمه که ایام عاشورا میان دو نفر سرجنبان تبریز، آقا میرهاشم و آقا شیخ سلیم، شد، بر حسب خواهش بزرگان و شفاعت ریش سفیدان، این طور از مصدر جلالیت آقا میرهاشم حکم به سکنة دوجی (شتریان) و سرخاب صادر شده که علی‌العجله ماه محرم و صفر را متارکه نمایند تا در ماه ربیع‌الاول قرار قاطعی بین دو سردار بزرگ داده شود و عقیده ما این است که تکلیف آن دو سردار والاتبار نامدار این است که دو نفری، به قانون ممالک متمدنه، دوئل (جنگ دو نفری) بنمایند و این همه خون ناحق مردم را نریزند و بعد از آنکه دو نفری دوئل کردند، هر کدام فتح کردند رئیس مسلم اشرار باشند و بهتر این است که روز دوئل را هم در تاریخ نهم ربیع‌الاول قرار بدهند که برای کشته شدن روز بسیار مبارکی است و هر طرف که شود کشته سود خلق بیچاره است ولی، چون فرموده‌اند الحقُّ یعلو ولا یُعْلَى علیه، یقین داریم فتح با شیخ سلیم مشروطه‌خواه خواهد بود و آقا میرهاشم مأمور ریاست انجمن مستبدین قیامت خواهد شد. (همان، س ۱، ش ۳۷، ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶)

روزنامه صوراسرافیل نیز، با اشاره به درگیری مسلحانه مزبور، ضمن شرح جریان، به زبان طنز چنین می‌نویسد:

بیست روز بود که مجاهدین از دو طرف سنگر بسته و با هم مشغول زد و خورد بودند، یعنی اولش این طور شد که کله شتر قربانی را روز عید مجاهدین شیخ سلیم بردند برای شیخ سلیم. میرهاشم با مجاهدینش از این مسئله متغیر شدند که چرا برای میرهاشم نبرده‌اند. باری ده بیست روز بود که دکان‌ها بسته بود، ده بیست نفر هم از طرفین کشته شد. اما الحمدلله به خیر گذشت.

حالا قنسول گفته است که برای این کشته‌ها، اگر در مملکت ما بود، مجسمه از طلا می‌ریختند. حالا که شما ندارید از مفرق [کذا] بریزید برای اینکه اینها شهید مشروطه‌اند!!! مردم هم بعضی قبول کردند که برای این کار دفتر اعانه باز کرده پول جمع کنند. اما بعضی زیر بار نمی‌روند برای اینکه می‌ترسند این پول‌ها هم برود پیش اساسیه [کذا] انجمن گلستان. باری

از هر جهت امنیّت است، یک نفر هم مستبد در تبریز پیدا نمی‌شود. الحمدلله همه مجاهدند.

(صور اسرافیل، ش ۲۳، ۱۷ محرم ۱۳۲۶)

روزنامه نسیم شمال، در مقاله‌ای با عنوان «وعده»، به تفرقه میان مشروطه‌طلبان شهر رشت و تشکیل انجمن‌های متعدّد و خصومت آنها با یکدیگر اشاره و در ایجاد وحدت میان آنها ابراز تردید می‌کند:

در همین شهر می‌بینیم، از آن روزی که مشروطه شده است، اهالی شهر چند تیره شده‌اند... یک دسته شریعت است یک دسته حقیقت است یک دسته صداقت است یک دسته وفاست یک دسته صفاست یک دسته اصناف است یک دسته اشراف است یک دسته کبیر است یک دسته روحانی است یک دسته هجرت است، همّت است، نصرت است^۸ زیاده بر این زحمت است... درست ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم این دستجات هیچ آرزویی و هیچ تئیی ندارند مگر اینکه به جان یکدیگر افتاده همدیگر را تمام نمایند ولی باز به دل خودمان وعده می‌دهیم که امید به حول قوه الهی این دستجات متعدّده همه به هیئت متّحده در تحت شجره اتحاد برآمده در گل شجره مشروطیت برادرانه متّحد گردند باز مثل همان چوپان می‌گوییم: بُزک نمیر بهار میاد، خربزه و خیار میاد. (نسیم شمال، س ۱، ش ۱۶، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۶)

سید اشرف‌الدین، در نوشته دیگری، پس از اشاره به گله و شکایت هم‌ولایتی‌های جدید خود در مورد خرابی وضع پیلۀ ابریشم و بی‌آبی و ضایع شدن محصول برنج و اینکه کاسب‌های بازاری نیز محتاج شام شب هستند، اظهار تعجب می‌کند که چگونه این جماعت همه شب به تماشای سیرک می‌روند و پس از چند شب هفت هشت هزار تومان پول نقد به کیسه تئاترچی ریخته‌اند. وی، پس از این مقدمه چینی، می‌نویسد:

آقایان محترم خوب است وجه اشتراک ناقابل را مرحمت نموده هم نسیم شمال را از خجالت مطبوعه برهاند. (همان، س ۱، ش ۱۱، ۷ ذی‌حجّه ۱۳۲۵)

سپس متذکّر می‌شود که، چون در روزنامه نوشته که عدد گیلان با کوفه برابر است و در میان رشتی‌ها نفاق وجود دارد، خوانندگان از دادن پول امتناع کرده‌اند:

البته با این حرف‌های تلخ کسی پول نخواهد داد. بلی به قاعده و عادت قدیم باید در زیر اعلانِ آبونه دعا کنیم و بنویسیم: آی کسی که دوازده قران پولِ آبونه نسیم شمال را می‌فرستی، خداوند وجود فائض‌الوجود تو را از جمیع بلیّات ارضی و سماوی محافظت بفرماید. (همان‌جا)

در شماره ۸ سال اوّل، ذیل رشته مطالب چاپ شده با عنوان «افسانه»، نوشته‌ای با

۸) بیشتر این اسامی متعلّق است به انجمن‌های رشت.

عنوان «مکتوب جهود شهری» به امضای ملا پطاس یهودی به چاپ رسیده است. مضمون نامه اش شکایت از بدرفتاری هم وطنان مسلمان با اوست:

جناب نسیم شمال، دیروز من رفته بودم بازار برای خانه یک قدری میوه بخرم به در دکان بقال پیرمردی رسیدم. در مقابل دکان دار ریش سفید ایستادم و قیمت میوه را پرسیدم. دکان دار میوه‌ها را در میان ترازو گذاشت، در کار کشیدن بود، دیدم یک مسلمانی یواشکی به یک مسلمان دیگر می‌گوید: آهای حسن عمو، جهوده پیا. دکان دار میوه‌ها را کشید، در مقابل من گذاشت؛ من هم می‌خواستم پول میوه‌ها را بدهم، باز دیدم که یک مسلمان می‌گوید: آهای آهای حسن عمو، جهوده پیا. خواستم میوه‌جات را بردارم و بروم؛ در این حین، دیدم یک مسلمانی اول صدای خروس درآورد، بعد از آن ناغافل چنان دودستی بر سرم زد که کلامم پاره شد و جلو چشمم را گرفت. سرم به چرخ آمد، نزدیک بود چشم‌هایم از کاسه سرم بیرون بیاید. در این صورت چاره‌ام چیست؟ (همان، س ۱، ش ۸، ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۵)

نسیم شمال، در پاسخ وی، با اشاره به وضعیّت نامنی و بی‌دفاع بودن انسان‌ها در شرایط تحوّل انقلابی، چنین می‌نویسد:

در این زمانهّ حالیه با این اوضاع مغشوش که سر همه بی‌کلاه است انسان هر قدر ساق و سلامت باشد باید هر ساعت و هر دقیقه هزار شکر کند... حال ای ملا پطاس یهودی تو هم باید هزار دفعه خدا را شکر کنی که تک و تنها بی رفیق و بی کمک و بی طایفه و بی تفنگ و بی طپانچه از وسط میدان و بازار مسلمان‌ها ساق و سلامت جان به در برده خود را به خانه رسانده‌ای.

... ای ملای بیچاره ملتفت این خوشبختی نیستی برای یک «قاپاز» و یک تو سری برمی‌داری به اداره کاغذ می‌نویسی - نوشته بودی چاره‌ام چیست. رفیق، چاره به جز صبر نیست جناب ملا صبر، بابامی صبر، صبر کاکامی صبر صبر. (همان، س ۱، ش ۸، ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۵)

روزنامه نسیم شمال در نوشته‌ای با عنوان «مکتوب یکی از داغداران وطن»، که از سبک و سیاق آن احتمال داده می‌شود به خامه خود سیّد اشرف‌الدین باشد، از جمله وابستگی اقتصادی ایرانیان به روسیه را نکوهیده است. در واقع، استان‌های شمالی ایران، در آن اوان، عملاً بخشی از بازار اقتصادی جنوب روسیه تزاری شمرده می‌شدند:

تا کی باید محتاج اجانب باشیم: کلاه روسی، قبا روسی، شلوار روسی، پیراهن روسی، سجاده روسی، به قسمی که جسد هر ایرانی را بشکافی چهل روسی از قطرات خونسش به عمل می‌آید. (همان، س ۱، ش ۱۳، ۱۵ محرم ۱۳۲۶)

به دنبال آن، به زبان طنز آمده است:

بعد از این، هر چیزی که شما در روزنامه نوشتید بنده به خلاف شما خواهم نوشت. مثلاً

نوشتید: تریاک نکشید، بیاید کار کنیم. بنده عرض می‌کنم روزی چهار مثقال هم بیفزایید تا زودتر از تریاک مسلوب‌الغیرت شده به مرض بی‌غیرتی بمیرند. مثلاً نوشتید: مستبدین ترک ظلم کنند. بنده استدعا می‌کنم که بیشتر ظلم کنند تا امثال عباس آقا^۹ را معطل نفرمایند. زیرا که درخت کهن سال و کج پوسیده هرگز راست نخواهد شد جز اینکه بشکند. (همان‌جا)

در نسیم شمال، در شماره‌های متعدّد، مطالب طنزآمیز متنوعی با عنوان «افسانه» درج شده است. در شماره سوم سال اول، از زبان شخصی، در نامه‌ای خطاب به مدیر نسیم شمال، به او، از این رو که نوشته بود ما علم و صنعت و داد و ستد نداریم، اعتراض می‌شود. این شخص در پاسخ مدیر نسیم شمال، پس از برشمردن دروسی چون نحو و صرف و معانی و منطق و غیره، می‌گوید:

غیر از این علم‌ها علوم غریبه هم داریم از قبیل جُفر، رَمَل، کیمیا، سیمیا، تسخیر جن، قرطاس. این همه علوم عجیب و غریب مختصّ ما ایرانیان است. (همان، س ۱، ش ۳، ۱۳ رمضان ۱۳۲۵)

سپس به علوم دیگر می‌پردازد و می‌نویسد:

اگر چنانچه می‌گویی علم عبارت است از انجناری^{۱۰} و کپتای^{۱۱} و دریانوردی و معدن‌شناسی و فیزیک و شیمی و احداث قوّه الکتریسیته و مهندسی و طبابت و علم مساحت الارض و سایر علوم جدید فرنگیان، خدا پدرت را بیامزد چه احتیاج به اینها داریم؟ الحمدلله عوض مهندس و انجنار هزار بنا و معمار داریم. هر دلاکی در شهر ما طبیب است و هر عطاری نسخه‌نویس. (همان‌جا)

روزنامه خورشید در شماره ۱۰۴ مسئله بی‌سوادی برخی از افرادی را که در کسوت

طبابت اشتغال به کار داشتند پیش می‌کشد و می‌نویسد:

مثلاً می‌بینی شخص ادّعی طبابت می‌کند، افلاطون را نمی‌پسندد، بقراط را قابل نمی‌داند، جالینوس را به نسخه‌نویسی قبول ندارد. اما، در ایران که پای امتحان در میان نیست، فوراً قبول می‌کنند و پادشاه تمام حکیماننش می‌شمارند؛ و چون صدها نفوس محترمه شهید حکمت او شدند، آن وقت آدم بر هر بیطاری صد رحمت می‌فرستد. بلی امتحان خوب چیزی است. اگر امتحان در کار باشد، مثل من آدم ترسوئی را سردار لشکر بهادران نمی‌کنند، مثل شاهزاده... را حکومت سبزوار و جوین نمی‌دهند که در آنجا اقبال السلطنه بازی درآورده شمر را شرمندۀ رفتار ظالمانه خود نماید. (خورشید، س ۱، ش ۱۰۴، ۲۵ ذی‌حجّه ۱۳۲۵)

در شماره ۲۵ سال اول، روزنامه کَشکول نیز درباره طبابت و درمان مطلبی با عنوان

۹) قاتل اتابک اعظم (۱۰) = مهندسی

۱۱) ظاهرآ کپتانی = کاپیتانی، ناخدائی کشتی

«انجمن محترم حفظ الصّحه» به طنز درج شده که از وضعیت نامساعد موجود و آرزوهایی که تا زمان تحقّق آن ظاهراً راه درازی در پیش بوده تصویری به دست داده حاوی تعریضی نسبت به اطّابای زمانه:

از اخبار موثّقه که به اداره روزنامه رسیده، از طرف انجمن محترم حفظ الصّحه^{۱۲} قرار قطعی داده شده که، تا کسی دیپلم و اجازه مخصوص از دارالفنون ایران با امضای وزارت جلیله معارف در دست نداشته باشد پنج سال هم پس از صدور اجازه و تصدیق از دارالفنون ایران در مریض‌خانه‌های لندن و پاریس برای تکمیل عملیات خدمت ننموده باشد و از آنجا هم شهادت‌نامه در دست او نباشد، ابداً حقّ طبابت و شروع به معالجه کردن نداشته باشد و، اگر حیثاً به مریضی دستورالعمل داده و هر چند که آن مریض هم از آن دستورالعمل استفاده نموده و خوب شود، باز هم مسئول انجمن و، به موجب قانون، یک سال حبس خواهد شد. و اگر آن مریض فوت شود، بدون هیچ تردیدی طبیب را حبس مؤنّد نمایند. و الحق این قرارداد خیلی در حفظ نفوس محترمه مداخلت دارد. ولی اطّابای حالیه این قرارداد را نپذیرفتند و برای اجرای این قانون سی سال مهلت خواستند. چون مهلت در شرع جایز است، انجمن حفظ الصّحه مهلت دادند و الحمدلله این کار بزرگ به‌خوبی تمام شد و تا چشم به هم بزیم سی سال گذشته و، بعد از گذشتن این موعد، خطر بزرگی از مردم ایران رفع خواهد شد. (کشکول، س ۱، ش ۲۵، ۹ شوال ۱۳۲۵)

پاره‌ای از مشکلات زندگی شهری، مانند سنگ‌فرش نبودن معابر، در فصول برف و باران عابران را با دشواری‌های فراوانی مواجه می‌ساخت. به قرار معلوم، این مسئله در شهر مشهد وضعیت بسیار ناخوشایندی داشت^(۴). روزنامه خورشید، در شماره ۱۰۳، تحت عنوان یادشده، به این مسئله می‌پردازد و به زبان طنز می‌نویسد:

مثلاً اهالی خراسان گمان می‌کنند که در کوچه‌های فرنگستان یعنی در کوچه‌های آن کافرهای نجس هم، مانند کوچه‌های ما مسلمانان پاک، در موسم زمستان، چندین رشته جبال از برف تشکیل و امتداد می‌یابد... ما گمان می‌کنیم که، در کوچه‌های فرنگ نیز، وقتی که برف‌ها آب شده، تا ده روز دیگر باید مشغول تحصیل علم شناوری بوده کمال مهارت را در قدم برداشتن و راه رفتن به خرج بدهند که اقلّ این لجن‌های فضله‌آلود تا کمر بیشتر نرسد!! (خورشید، س ۱، ش ۱۰۳، ۲۴ ذی‌حجّه ۱۳۲۵)

در شماره ۱۰۵، نیز مجدداً به همین موضوع اشاره و سؤال می‌شود: چرا باید این شهر (مشهد)، که شهر مقدّس و قُبه الاسلام است، با وجود تکلیف دین به نظافت، چنین

صورتی داشته باشد؟ و در توصیف شهر مشهد می‌آید:
الآن شکل دریائی را پیدا کرده که جذر و مدش گل و کثافت و کران تا کرانش امراض و عفونت
است. (همان، س ۱، ش ۱۰۵، ۱۷ ذی‌حجه ۱۳۲۵)

سپس به زبان طنز می‌نویسد که شنیده که قرار است گل و لجن و کثافات عشق‌آباد را نیز با
نرخ ارزان به مشهد حمل کنند. به پیامدهای چنین اقدامی نیز اشاره می‌کند و تصویر
رنگینی از سیمای شهر و مشاغل رایج زمانه برای سرگرم کردن مردم به دست می‌دهد و،
سرانجام، به زبان استعاره به عرصه سیاست گریز می‌زند:

اگر این طور بشود، آن وقت در صحن و توی بست و کنار خیابان‌ها خیلی مشکل می‌شود که
درویش‌ها معرکه بگیرند و میدان نقالی باز کنند و آن وقت روزی چند ساعت که از شنیدن
افسانه‌های شیرین دبنگ علی‌شاه و تماشای گرزها، افعی‌ها، زهر مار و درد مار خوشوقت
می‌شدیم محروم خواهیم ماند؛ ناچار باید برویم در انجمن چرسی‌ها عرش را سیر کنیم یا در
خدمت بعضی حاجی‌ها نرد محبت ببازیم یا شش جفت در خانه را بگیریم^{۱۳} یا
شش و بیش قات بشویم یا، در شطرنج سیاست، شاه را با یک رخ به زور پیاده مات سازیم.
(همان‌جا)

در روزنامه کَشکول، دست به ابتکار دیگری زده شد و، به تقلید از عبید زاکانی،
مطلبی با عنوان «لغات مشکله» در آن درج گردید که تماماً به عناصر نوین حیات سیاسی
و اجتماعی عصر مشروطیت مربوط است:

خسرالدنیا و الآخره، کسانی که بر ضد مجلس شورای ملی اقدام می‌کنند.

آدم بیکار، اعضای انجمن‌های غیررسمی طهران

هیزم شکن، قشون دولت علیّه ایران

مهمل و بی‌تیجه، مجلس بلدیّه^{۱۴} طهران

مغشوش، اداره نظمیه^{۱۵} طهران

گرگ دهن‌آلوده و یوسف‌ندریده، روزنامه‌نویس‌های ایران

خوش‌بخت، رئیس انجمن بلدیّه طهران

بزه‌دومادره، کسانی که سابق مواجب کافی داشته‌اند حالا هم در مجلس عضویت دارند و
حقّ الوکاله می‌گیرند یا در جزو ادارات دولتی مستخدم هستند و حقوق می‌گیرند و
مواجیشان هم کسر نشد.

منجلاب، حوض جلوی شمس‌العماره

کارخانه میکروپ سازی، خزانه های حمام های طهران و اصفهان
فلک زده، شاهزاده های بزرگی که هم از وزارت ممنوع اند و هم طرف رجوع کارهای دیگر مثل
حکومت نمی شوند و هم مواجیشان را قطع کرده اند و جزئی برقرار مانده.

(کشکول، س ۱، ش ۲۷، سؤال ۱۳۲۵)

در شماره هفتم سال سوم روزنامه کوکب دژی، مطلبی با عنوان «صحبت داش حسن با
داش اسدالله در قهوه خانه عرش» به چاپ رسیده به صورت مکالمه دو نفر حاوی یک
رشته مطالب جالب و طنزگونه. در این گفتگو، یکی از آن دو، ضمن اشاره به زورگوئی
ژاندارم، مطالبی اظهار می دارد که بیانگر دگرگونی در نگرش و طرز تفکر ایرانیان عصر
تحول انقلابی است:

حالا بگو داش، آدم اوقاتش تلخ نباشد. این جاندار^{۱۶} نوکر ما نیست. اگر من و تو و داشها
مالیات و گمرک ندهیم، مواجب سرباز و قزاق و تویچی و جاندار از کجا داده می شد. وزرا،
مستوفیان، قجرها از کجا حقوق به عنوان مختلف می بردند؟ (کوکب دژی، س ۳، ش ۷، ۹
ربیع الاول ۱۳۲۵)

سپس، از زبان همان فرد، به عقب ماندگی شدید کشور در مقایسه با جوامع پیشرفته
اشاره می شود:

اهالی تمام دنیا باید راه آهن، امنیت طرق، آزادی خیال، خیابان های صاف و پاک با چراغ داشته
باشند و ما هیچ نداشته باشیم و، اول شب، مثل مرغ، بریم تو خانه هامان بطییم. (همانجا)
روزنامه کشکول نیز، در شماره ۴۰ (آخرین شماره سال اول)، با چاپ کاریکاتوری،
خط آهن را در اروپا و شتر را در ایران به عنوان وسیله باربری معرفی می کند که به خودی
خود گویاست. (کشکول، س ۱، ش ۴۰، ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۶)

به فاصله کوتاهی پس از اعلان مشروطیت، در پاره ای از مناطق گیلان و آذربایجان،
دهقانان رعیت، که از فشار مالکان اراضی به تنگ آمده بودند، سر از اطاعت برمی دارند
و از پرداخت بهره مالکانه به ویژه سیورسات (عوارض جانبی تحمیلی) امتناع می کنند.
مجله استبداد - از مطبوعات هوادار مشروطه که، به قول خود، از زبان مستبدین سخن
می راند - در جزو هشتم، مطلبی با عنوان «مکتوب از گیلان» به چاپ رسانید که گویای
احوال مالکین گیلان و شکوه و شکایت آنان است. مالکان گیلان معمولاً یکی از عمال
خود موسوم به «مباشر» را برای اخذ بهره مالکانه و سایر عوارض به روستا اعزام

می‌کردند. دهقانان می‌بایست عملاً بار گران کلیه هزینه‌ها و تحمیلات او را به دوش کشند. پس از اعلام مشروطیت در گیلان و آذربایجان، در شماری از روستاها، دهقانان مباشران را از روستا بیرون راندند. این اوضاع و احوال موجبات نارضائی مالکان اراضی را فراهم آورده بود که زبان حال آنان چنین بیان شده است:

مشروطه‌طلبان در گیلان زیاد شدند و عرصه بر ما مستبدین تنگ شد به طوری که آدم‌های ما که بر سر املاکمان می‌رفتند دیناری نمی‌توانستند به اسم خدمتانه از احدی بگیرند... بالاخره چاره منحصر شد به اینکه داخل انجمن‌ها و مجالس مشروطه‌خواهان شویم بفضل الله تعالی از علما و اعیان کم نیستند، لیکن این تدابیر را معدودی پیشنهاد نمودند. (مجله استبداد، جزو هشتم، شعبان ۱۳۲۵)

در روزنامه نسیم شمال، که دفاع از دهقانان به مثابه محروم‌ترین گروه اجتماعی جامعه شعار آن بود، پس از تأسیس انجمن صفا که گویا متشکل از مالکان اراضی بود، متن زیر به زبان طنز چاپ شد:

لاهیجان

الحمد لله ملک‌داران و اعیان لاهیجان انجمنی تشکیل داده‌اند موسوم به صفا و شروط بسته‌اند که جان و مال و ناموس رعیت مختص ارباب باشد و رعیت دیگر هیچ‌گونه حقّ چون و چرا ندارد. (نسیم شمال، سال ۱، ش ۱۲، ۷ محرم ۱۳۲۶)

در روزنامه صبح صادق، مطلبی با عنوان «راپورت رشت» درج شد که نویسنده، در آن، کوشید تا نشان دهد چگونه و به چه طریقی مفهوم مشروطه برای مردم بیان می‌شده و فی‌المثل زنان یا روستائیان چه تصویری از مشروطه داشته‌اند:

جوی بخت چون به ایران روی آورد، کار طوری شد که مردمان دهاتی فدائی وطن و عاشق دل‌باخته مشروطه از سر و دستار باک ندارند. آیا چه طور شد که این نحو هیجان در عموم خلق پیدا شد؟ بلی از تعلیم دانایان و ثمر بیانات ناصحان که ملت وحشی را متمدن و عدالت‌خواه می‌نماید. البته وقتی که مطلب را برحسب اندازه فهم مخاطب بگویی اثر دارد... چنان‌که یکی از طالبان مشروطه را زوجه بود که ابداً راضی به اسم مشروطه نمی‌شد تا وقتی که از شوهر پرسید: مشروطه چیست؟ گفت: مشروطه می‌گوید مرد باید یک زن داشته باشد نه دو زن؛ چه آنکه مشروطه آن است که کار بر وفق قانون باشد... دهاتی می‌پرسد: مشروطه چیست؟ جواب داده می‌شد که مشروطه می‌گوید مالک و ارباب پیله [را] که سهمی زارع است به جبر نمی‌تواند ببرد و زیاد از مال‌الاجاره حق ندارد از رعیت بگیرد و ارباب نمی‌تواند رعیت را

مجبور کند که تو باید حُکماً پیلۀ خود را به من بفروشی. (صبح صادق، س ۱، ش ۷۴، ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵)

در روزنامه انجمن ملی ولایتی گیلان، مطلب طنزآمیزی در میان مطالب عادی گزارش‌های انجمن ولایتی درج شده که در نوع خود منحصر به فرد است. صحبت از عریضه شکوائیه چهارپایان بارکش است که، به مناسبت آغاز عصر آزادی و مشروطیت، خواستار آن‌اند که رعایت حالشان بشود. سپس پاسخ انجمن به این شکوائیه آمده است. این نوشته، صرف نظر از جنبه استعاری آن، اولین اعتراض مکتوبی است که در حمایت از حیوانات در مطبوعات ما آمده است:

عریضه از اسب‌های درشکه و عژاده و دوابِ مُکاری به این مضمون قرائت شد که گویا نعمت مشروطه و عدالت فقط برای نوع انسان باشد و برای ما نیست که بارهای ما را زیاد از قوه ما قرار می‌دهند. زبان حال ما لایتنقطع در زیر بار می‌گوید: رَبَّنَا لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا أَبَدًا؛ به خرج درشکه‌چیان حریص و عژاده‌چی‌های طمّاع نمی‌رود و گوش. پنبه غفلت گرفته‌شان نمی‌شوند. آخر ما هم حسرت داریم در سایه مشروطه یک خرغلطی بزنیم، ساعتی نفس تازه کنیم. جواب این عریضه به اتفاق آراء این شد که در خصوص وزن بار و مره ذهاب و ایاب آنها از رشت الی پیربازار با درشکه‌چی و عژاده‌چی و تجار و غیرهم قراری که متضمّن مراعات آنها باشد داده شود. (انجمن ملی ولایتی گیلان، س ۱، ش ۳، ۲۶ رجب ۱۳۲۵)

روزنامه انجمن ملی ولایتی گیلان، به دنبال آن، به اظهار نظر می‌پردازد و می‌نویسد: ما که ماشاالله همه فتی را حریفیم و در طاعت و عبادت ضعیف. مالک و خداوندمان رؤف و رحیم و تقید ذات ربوبیت به صفت کرم در آیه مبارکه مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ کمال فضل و عین القا و تعلیم است که، در جواب این عتاب، عرض کنیم: اَلْهَى عَزَّتِي كَرُمُكَ. لکن راننده این دواب اشخاصی هستند که هر وقت این حیوان‌ها کُند برونند به ضربت زنجیر و چوب و سیخ و شلاق پوستش را می‌کنند. باز هم می‌گویند ما از شما اشرفیم و هر چه فریاد کنند: ای آقا، صاحب شأن و شرف، ای منتظر سواری براق و روفر، ای حضرت اشرف،

تو را بار در پشت از بندگی است وگر عجز داری سرافکندگی است
به رحمت تویی اشرف از گاو و خر در آزار نام شرافت مبر
چو رحمی نباشد تو را بر حمار ز یزدان دگر چشم رحمت مدار

(همان‌جا)

در نخستین ماه‌های پس از اعلان مشروطیت، به دلیل وجود سانسور، موج شب‌نامه‌نویسی به راه افتاد. پس از انتشار مطبوعات آزاد در تهران و شهرستان‌ها نیز

سنت شب‌نامه‌نویسی قطع نشد. عین السلطنه قهرمان میرزا قاجار، از شاه‌دادان عینی و فرهیخته انقلاب مشروطیت ایران، در یادداشت‌های ارزشمند خود متن برخی از شب‌نامه‌ها را که لحنی طنزآمیز داشتند ثبت کرده است.

یکی از شب‌نامه‌ها علیه ظل‌السلطان، پسر ستمکار ناصرالدین شاه، است که مدتی مدید حاکم بخش‌های وسیعی در مرکز و جنوب ایران بود. در این زمان، محمدعلی شاه بر سریر سلطنت نشسته و با مشروطه‌خواهان در حال رویارویی بود. ظاهراً این شرایط امیدهایی برای ظل‌السلطان پدید آورده بود که، با نزدیک شدن به مشروطه‌خواهان و بند و بست با برخی از سران فرصت‌طلب، بتواند جای برادرزاده خود را اشغال کند و به پادشاهی برسد.

در این شب‌نامه، نویسنده او را از این رو که سال‌ها در حسرت نیل به مقام سلطنت بوده «شاهزاده حسرت میرزا زید جنوئه» خطاب می‌کند و می‌نویسد:

از یک مملکت خراب ایران بیش از دویست کرور قسمت شما نخواهد شد. حاج سیاح و میرزا مرتضی خان^{۱۷} و آقا میرزا محسن^{۱۸} گولت نزنند. عاشق جمالت نیستند. پولت را می‌خواهند. اگر تمام دارائی خودت را به انجمن آذربایجان تقدیم کنی، می‌گیرند و می‌خورند و فاتحه می‌خوانند. (سالور و افشار ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۹۵۹)

چنان‌که از دنباله متن شب‌نامه پیداست، نویسنده، به لحاظ مسلک، با سران مشروطه‌خواهان مخالف است:

تو نمی‌دانی در آنجا چه گرگ‌ها هستند. مگر تقی‌زاده مرده است که بگذارد مثل تو سفیه خونخوار بی‌رحمی رئیس مجلس شورا بشوی و اساس مشروطیت را به هم بزنی. اگر عوض یک طاقه شال و صد تومان هزار طاقه شال و هزار تومان به آقا سید جمال بدهی، نمی‌تواند به جهت تو کار بکند... اگر عاقل تشریف داشتید، می‌دیدید که سلطنت مستبدانه از ایران به وادی نیران رفت. دیگر محال است که برگردد. (همان‌جا)

در پایان، تعریضی نیز به سید جمال واعظ و ملک‌المتکلمین، دو خطیب مشهور مشروطه‌خواه که در زمره تندروان بودند، دارد:

اگرچه عقیده سید جمال و میرزا نصرالله ملک این است که انسان زیر دست و پای سگ‌های فرنگی‌ها را بکند و جاروب کند بهتر از این است که رعیت پادشاهان اسلام باشد. (همان‌جا)
عین‌السلطنه، ذیل یادداشت‌های ربیع‌الاول ۱۳۲۶ خود، شب‌نامه‌ای به نام «خرنامه»

نقل می‌کند و، پس از توصیف سرلوح آن که صورت الاغی در آن ترسیم شده بود، متذکر می‌گردد که، در بالای سر حیوان، شعار «زنده باد خریّت» درج شده که آشکارا طعنه‌ای به شعار «زنده باد خریّت» مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان بود. لحن شب‌نامه به صراحت بر ضد مشروطه‌خواهان به‌ویژه مشروطه‌خواهان تندرو است. (همان، ص ۲۰۲۵)

عین‌السلطنه، در یادداشت‌های روز نهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ یعنی چند روز قبل از بمباران مجلس، شب‌نامه‌ای را نقل می‌کند که، در آن، از ظلّ السلطان با عنوان «حسرت به دل میرزا» یاد شده و، علاوه بر آن، سران و رهبران مشروطه‌خواهان تندرو به فساد مالی متهم شده‌اند:

به حضرت آقای تقی‌زاده گفتم: تمام انجمن‌های طهران جهت مخارج درمانده انجمن آذربایجان قریب صد هزار تومان از کجا در صندوق اعانه جمع کردند؟ فرمودند تو از وسیله‌سازی‌های خدا خبر نداری.

خدمت آقای آقا سید جمال عرض کردم: ای زنده‌کننده ملت ایران، شما که صد هزار قسم می‌خورید که سالی سیصد تومان زیادتر دخل ندارم، پس از دو سال شش هزار تومان خانه چگونه خریدید و این همه پول را پیش همسایگان از کجا گذاردی. گفت جدّ بزرگوارم عطا فرمود. به آقا سید رضای شیرازی گفتم: قزاق بیچاره را با ششلول کشتن آدم را مشروطه‌طلب می‌کند؟ گفت حرف مزین سرت را می‌برند.

بهاء‌الواعظین را گفتم: سرکار تا پارسال مرد مندرس بودید؛ چه شد این قسم از آب بیرون آمد؟ جواب داد کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه... (سالور و افشار ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۰۹)

ظاهراً خود عین‌السلطنه نیز از قریحه طنزگویی بی‌بهره نبود. همان‌گونه که در تاریخ‌های مشروطه آمده است، میرزا جواد خان سعدالدوله، از رجال دیوانی که در آستانه انقلاب مشروطیت سمت وزارت تجارت را عهده‌دار بود، به دلیل مخالفت با عین‌الدوله صدراعظم، مورد غضب قرار گرفت و تبعید شد و این جریان محبوبیت زیادی برای وی فراهم آورد به گونه‌ای که، پس از اعلان مشروطیت و تشکیل مجلس، وی از جمله سران مشروطه‌خواهان به شمار رفت و به اصطلاح میدان‌دار معرکه شد. با توجه به رواج مبالغه در همه امور در کشور ما، سعدالدوله را ابوالملّه (پدر ملت) خواندند. مع‌هذا، پس از چندی، میان او و سایر سران مشروطه‌خواهان، به دلایلی که شرح آن از حوصله این تحقیق خارج است، اختلاف افتاد و سعدالدوله، در منازعه میان مشروطه‌خواهان و محمدعلی شاه، جانب دربار را گرفت. عین‌السلطنه، با اشاره به این

جریان، در شرح ماجرای کودتای نیمه کاره توپخانه می نویسد:

جوقه جوقه ایستاده و صحبت می کردند. وکلا را شاه احضار کرده بود و مدت طولانی با ابوالملّه، غلط نوشتن حالا «أمّ الدوله» یعنی سعدالدوله خلوت داشت. (همان، ص ۱۸۵۶)

همو، در جای دیگری، ضمن توصیف از تشکیل انجمن زنان، با لحنی طنزآلود از نقش تقی زاده و سید جمال واعظ و میرزا نصرالله ملک المتکلمین در آن محفل سخن گفته است. مخالفت وی با مشرب آنها از خلال سطور هویدا است:

انجمن از زن‌ها منعقد کرده‌اند در کوچه قاپچی‌باشی محله سنگلج، خانه ناظم دربار. همشیره میرزا فرج خان گل و بلبل، که قره‌العین ثانی لقب دارد، با جمع دیگر از همان مؤسس این کاره شده‌اند. از طرف تقی زاده، که حالا مدیر انجمن آذربایجان است، تنخواه برای اثاثیه و ترتیبات دیگر داده می‌شود. ماهی هر قدر هم خرج بشود آنها می‌دهند. جماعتی از زن‌ها را هم برده‌اند. یک روز ملک یک روز آقا سید جمال آنجا رفته موعظه می‌کنند، آیه‌های حجاب را تفسیر می‌کنند، از مستوری و صدمه‌ای که به این واسطه به نسوان وارد می‌شود غصه‌ها می‌خورند، احادیث اخبار آنچه لازمه آن مجلس است بیان می‌دارند. (همان، ص ۲۰۰۹)

پی‌نوشت‌ها

- ۱) یحیی ریحان، مؤسس و مدیر روزنامه فکاهی مشهور گل زرد که قریب یک دهه پس از اعلان مشروطیت در تهران انتشار یافته است، از سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) به عنوان مقتدای خود یاد کرده و از اقبال بی سابقه مردم به نسیم شمال سخن می‌گوید. (گل زرد، س ۱، ش ۱، ۲۷ شعبان ۱۳۲۶)
 - ۲) عبدالله مستوفی، که در دوران انتشار روزنامه هفتگی صوراسرافیل در سن پترزبورگ به سر می‌برد، در این باره می‌نویسد:
من در طهران نبودم که ازدحام مردم را در خرید این روزنامه ببینم ولی خودم در پترزبورگ روز می‌شمردم تا هفته سرآمده این چهار صفحه روزنامه به دستم برسد.
مقالات اساسی آن جدی و محکم و صحیح و با موازین علمی مطابق و «چرند و پرند» آن در شوخی و ظرافت به منتهی درجه بود. (مستوفی، ج ۲، ص ۲۴۹)
- شاهزاده عین السلطنه، که نسبت به مشروطه خواهان به ویژه تندروان آشکارا نگرش منفی داشت، در چند جا از یادداشت‌های خود به «چرند و پرند» اشاره و از آن چنین یاد می‌کند:

روزنامه صور اسرافیل، اگر دست از یقه شریعت و اوهمات بردارد، از همه روزنامه‌ها بهتر است. خصوصاً «چرند و پرند» آن که لایق خواندن است. (سالور و افشار ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۸۲۰) در یادداشت‌های روز دوم محرم ۱۳۲۶، با اشاره به مطالب «چرند و پرند» شماره ۱۷ صور اسرافیل می‌نویسد:

نویسنده این «چرند و پرند» میرزا علی اکبرخان قزوینی است که در مدرسه سیاسی تحصیل کرده جوان است و قلم ناقلاتی دارد. چون قزوینی است امضاء (دخو) می‌کند... روزنامه صور اسرافیل فقط همان «چرند و پرند»ش مزه و خنده دارد. (همان، ص ۱۹۴۱)

۳) محیط طباطبائی تصویر جالبی از روزنامه ملا نصرالدین به دست می‌دهد: ملا نصرالدین روزنامه مصور هزلی یا فکاهی بود که به مدیری و سردبیری جلیل محمدقلی زاده نخجوانی در سال ۱۳۲۴ هجری، مقارن اعلان مشروطه ایران، در شهر تفلیس، مرکز حکومت روسیه قفقاز، انتشار یافت. سال اول آن، در کشاکش محمد علی میرزا و مجلس، عرصه جولان اندیشه‌ها و قلم‌های تندی درباره مشروطه ایران بود. روزنامه، که اجازه انتقاد امور داخل قفقاز را نداشت،... چون راجع به کار ایران از آزادی بیان بیشتری برخوردار بود، کاریکاتورهای رنگی و شعرها و ریشخندها و گوشه‌های زننده را در چهل و نه شماره خود انتشار داد... ملا نصرالدین در تحویل و پیشرفت کاریکاتورنگاری و شعر انتقادی و فکاهی نویسی مطبوعات ایران صدر مشروطه اثر فوق‌العاده‌ای بخشید. (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۲۱)

محیط طباطبائی شیوه دهخدا در تدوین و نگارش بخش «چرند و پرند» روزنامه صور اسرافیل را اقتباس از نوشته‌های انتقادی روزنامه ملا نصرالدین خوانده و، به نظر وی، سید اشرف‌الدین حسینی نیز بنای نسیم شمال را بر سخنان طنزآمیز و شورانگیز صابر در همین روزنامه نهاده بود. (همان، ص ۲۲۰)

۴) ظاهراً مشکل گل مدت‌ها پس از این دوره نیز دامن‌گیر اهالی مشهد بود. قریب یک دهه بعد شاعری به نام علی صدرالتجار شعر جالبی با مطلع
در فصل دی بشد به خراسان بهار گیل جاری است در معابر توس آبشار گیل
سروده و در روزنامه مشهور گل زرد (ش ۱۳۳۸، ص ۱۲) به چاپ رسانید.

منابع الف) کتاب‌ها

آخوندزاده، فتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، به اهتمام حمید محمدزاده، نشر احیا، تبریز ۱۳۵۷.
آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲، چاپ سوم، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۴.

براون، ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲، ترجمه محمد عباسی، کانون معرفت ۱۳۳۷.

تبریزی، جواد (۱۳۶۲)، اسرار تاریخی کمیته مجازات، انتشارات کویان، تهران.
جوادی، حسن و دیگران (۱۳۷۱)، رویارویی زن و مرد در عصر قاجار (دو رساله تأدیب النسوان و معایب الزجال)، نشر تاریخ زنان ایران، سن خوزه (امریکا).

خارابی، فاروق (۱۳۸۰)، سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه، دانشگاه تهران، تهران.
دولت‌آبادی، حاج میرزا یحیی، حیات یحیی، ج ۱، [بی‌نا]، تهران [بی‌تا].
سالور، مسعود و ایرج افشار (۱۳۷۶-۱۳۷۷)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۲ و ۳، اساطیر، تهران.
صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴ جلد، چاپ دوم، انتشارات کمال، اصفهان ۱۳۶۴-۱۳۶۳.

کاساکوفسکی، خاطرات، ترجمه عباسقلی جلی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۴.
کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، چاپ نهم، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۱.
کهن، گوئل (۱۳۶۰-۱۳۶۲)، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۱ و ۲، آگاه، تهران.
محیط طباطبائی، محمد (۱۳۷۵)، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، بعثت، تهران.
مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۲، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۱.
نورایی، فرشته (۱۳۵۳)، تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران.

ب) مطبوعات

انجمن ملی ولایتی گیلان (رشت)؛ تمدن (تهران)؛ خورشید (مشهد)؛ خیر الکلام (رشت)؛ صح صدق (تهران)؛
صور اسرافیل (تهران)؛ کشکول (تهران)؛ مجله استبداد (تهران)؛ نسیم شمال (رشت).

